

مهرانگیز کیانی

دانشجوی دکترا

رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی

دانشگاه آزاد اسلامی

واحد علوم و تحقیقات - تهران

m_kiani_mis@yahoo.com

القاب و عناوین فرمانروایان در ایران پیش از اسلام

چکیده:

در ایران باستان فرمانروایان از القاب و عناوین بسیاری استفاده می‌کردند تا اندیشه‌ها و دیدگاه‌های خود را رواج دهند. برخی از آنها با تاسی به گذشتگان و برخی دیگر متأثر از عوامل مختلف در گذر زمان انتخاب می‌شدند. فرمانروایان با القاب و عناوین غالباً درصدد قدرت‌نمایی، تمایز و تقدس خویش در میان مردم بودند. بررسی القاب و عناوین سران در روزگار کهن و عوامل تأثیر گذار در شکل‌گیری آنها با نگاهی به تاریخ و تمدن اقوام انجام می‌پذیرد.

کلیدواژه‌ها: عنوان، لقب، فرمانروا، تاریخ، قدرت، مردم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه:

شما دل به فرمان یزدان پاک بدارید وز ما مدارید باک

که اویست بر پادشا پادشاه جهاندار و پیروز و فرمانروا^۱

از آنجا که تاریخ بشری دارای سیری صعودی و مضمونی مترقی می‌باشد آمیختگی‌ها و ارتباطات غالباً تکامل ملت‌ها را در پی داشت. تمدنهای گذشته بر جوامع تأثیر می‌گذاشتند و ارزشها و مفاهیم اجتماعی گاه دستخوش تحول می‌شدند و گاه از الگوهای پیشین تبعیت می‌کردند.

کاربرد القاب و عناوین در ایران پیشینه‌ای بس دراز دارد و شاهان و سران قبایل بیشتر با القاب و عناوین مشخص و متمایز می‌شدند. نکته شایان توجه این است که ایرانیان از لقب‌ها و عنوان‌هایشان بیش از نام‌هایشان استفاده می‌کردند و لقب خواهی و عنوان دوستی در فرهنگ این مرز و بوم همواره رواج داشته است. با تعمق در کهن‌ترین تألیفات تاریخی، سنگ نوشته‌های باستان و همچنین مسکوکات، می‌توان به کیفیت و تنوع عنوان‌ها و لقب‌ها پی برد. از عوامل مؤثر در گزینش القاب و عناوین توسط فرمانروایان در طول تاریخ می‌توان به نقش چشمگیر دین در کنار سیاست اشاره نمود. زیرا دین همواره هاله تقدیسی بر شاهان می‌افکند و شاهان دین را وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف دنیوی‌شان قرار می‌دادند چرا که دین ریشه در اجتماع مردمی داشت.

در روزگار باستان دین آمیخته به وهم و خرافه بود و به تدریج بین دین و انسان‌ها رابطه‌ای منطقی و عقلانی برقرار شد. شاهان غالباً «از حفاظ دین برای تحکیم و تداوم سلطه و حاکمیت خویش بهره می‌جستند و با جنگ و تهاجم نیز در خلق موقعیتهای جدید سیاسی توفیق می‌یافتند. در واقع هر دو عنصر روحانی و مادی در گزینش القاب و عناوین دخیل بودند. با ارزیابی شرایط و اندیشه‌های گذشته این تصور پدید می‌آید که شاهان با عنایت به اعتقادات دینی حاکم بر جامعه و مهارت سیاسی اشان القاب و عناوین را اتخاذ می‌کردند و با کسب اقتدار، برتری و تقدس موجب ماندگاری خود در تاریخ می‌شدند. در این نوشته به بررسی القاب و عناوین به کار رفته توسط فرمانروایان در عهد باستان تا پیش از اسلام پرداخته می‌شود. مراد از القاب عبارات یا صفاتی است که تحت شرایطی خاص به یک یا چند

فرمانروا اختصاص می‌یافت و عناوین هم شامل واژگانی دربردارنده مرتبه و جایگاه سیاسی بود که عموماً «شماری از فرمانروایان به شکل ثابت از آن بهره می‌بردند.

عیلام:

تمدن عیلام همانند دیگر تمدن‌های باستان دینی مبتنی بر چند خداپرستی داشت و در یکی از کهن‌ترین مدارک بر جای مانده متعلق به ۲۲۲۳ (ق. م) نام همه خدایان عیلامی به چشم می‌خورد که تا زمان سقوط عیلام مورد پرستش قرار می‌گرفتند.^۲ برای بین‌النهرینی‌ها عیلام همواره سرزمین ساحران و شیاطین به شمار می‌رفت و یکی از ویژگی‌های مذهبشان پرستش مار بود، مذهبی که حتی آشوری‌های خونسرد را هم تحت تأثیر قرار داده بود.^۳ این شوشینک مهم‌ترین خدای عیلام بود و نامش مأخوذ از نین-شوشینک سومری به معنی «خداوند شوش» یادمانی از نفوذ سومر بر عیلام در گذشته دور بوده است.^۴ در سرتاسر عیلام اعتقاد به زندگی پس از مرگ و هدایت روح به سوی اینشوشینک وجود داشت.^۵ لذا در میان خدایان اینشوشینک عمیق‌ترین نفوذ را بر روحیات عیلامی‌ها داشت و به گفته آشوربانپال، شاه آشوری، او خدای اسرارآمیزی بود که در مکان ناشناسی می‌وزید جایی که هیچ کس نمی‌توانست وجود الهی‌اش را دریابد.^۶ گمان می‌رود به سبب اهمیت و نفوذ این خدا بود که بسیاری از شاهان عیلامی نام او را بر خود داشتند. القاب و عناوین - با چنین دیدگاه اعتقادی و مذهبی پر از ارواح و اشکال، فرمانروایان عیلام از عناوینی هم چون سوکل، سوکلماه و شاه انشان و شوش بهره‌مند می‌شدند.

شاهان شوش که «سوکل» خوانده می‌شدند حاکمیت سلطان نشین بابل را قبول داشتند^۷ و شیلهاها (شیمتی شیلهاک) پس از آنکه فرمانروای بخش اعظم عیلام شد و شاهان مناطق محلی را تشکیل داد از عنوان «سوکلماه» برخوردار گردید. «سوکلماه» یا «پیک برکشیده» بالاترین عنوان به شمار می‌رفت زیرا به ارتباط پادشاه با ایزدان اشاره می‌کرد. از این رو، می‌توان آنرا «پیامبر خدا» یا حتی «فرشته» تلقی نمود.^۸ به عبارتی «سوکلماه» معادل «شاه شاهان» یا پادشاهی قدرتمند محسوب می‌شد که فرمانروایان پس از فتوحاتی چشمگیر به آن دست می‌یافتند ضمن اینکه بار معنوی «سوکلماه» به شاه تقدس می‌بخشید. افزون بر این، «شاه انشان و شوش» عنوان پرافتخاری بود که از آغاز هزاره دوم (ق. م) شاهان عیلام از آن برخوردار شدند و بگونه‌ای نمایانگر قلمرو ایشان در دشت شوش و کوهستان انشان بود. وجود ابنیه (پرستشگاه، کاخ) نیز

از اقتدار شاهان انشان و شوش در زاگرس جنوبی طی هزاره دوم^۹ خبر می‌دهد ضمن اینکه توجه ایشان را به دین و عبادت آشکار می‌نماید.

اما برخی فرمانروایان خالق «عصرطلایی» عیلام^{۱۰} به عنوان «شاه انشان و شوش» بسنده نکردند و علاوه بر حفظ عنوان کهن، القاب «گسترنده امپراتوری» و «خدمتگزار خدایان» را نیز برای خود برگزیدند. پس از تسخیر بابل، شوتروک ناخونده غنایم بسیاری از جمله لوح قوانین حمورابی، الهه اوروک و مردوک خدای ایشان را به شوش قلمرو اینشوشینک آورد^{۱۱} و به دنبال این کامیابی‌ها در کتیبه‌ای خود را «گسترنده امپراتوری، خدمتگزار محبوب خدایان» خواند.^{۱۲} در زمان شیلهاک اینشوشینک (۱۱۵۰-۱۱۶۵ ق. م) عیلام توسعه یافت و در نتیجه فتوحات وی و اتحاد نیروهایش نخستین شاهنشاهی تحت تسلط عیلام درآمد و در حقیقت تجدید حیات نیروی ملی در عیلام تحقق یافت.^{۱۳} پس از آن هوتو لودوش اینشوشینک که در سال ۱۱۵۰ (ق. م) به جای شیلهاک اینشوشینک نشست کوشید خود را «گسترنده امپراتوری» بخواند. به روایتی فرمانروایی توانا به نام هومبان نونما نخستین کسی بود که دعوی لقب «گسترنده امپراتوری» کرد و یافته‌های جزیره لیان در خلیج فارس تائیدی بر این دعوی وی هستند.^{۱۴}

گرایش فرمانروایان عیلام به دین و سیاست را با بررسی عمیق‌تر القاب ایشان می‌توان دریافت. انتخاب لقب افتخارآمیز «گسترنده امپراتوری» متعاقب پیروزی و تشکیل حکومتی واحد مبین غرور و جاه‌طلبی فرمانروا است درحالی‌که «خدمتگزار خدایان» گواهی بر تمدن پولی‌تئیزم عیلام و توجه فرمانروا به اعتقادات حاکم بر جامعه است. جامعه‌ای که در مدت چند هزار سال قومیت خود را در برابر سومر، اکد و بابل و آشور حفظ کرد و پس از چند بار افول و تجدید قوا سرانجام توسط آشور بانیپال از صفحه روزگار محو گردید.

هخامنشیان:

شاهنشاهی هخامنشیان را می‌توان ادامه سلطنتهای آشور، بابل و عیلام به شمار آورد. به گواه کتیبه‌های برجای مانده، شاهان هخامنشی با تسلط بر عیلام و سرزمین انشان خود را مقتدر و مالک سرزمین پارس می‌خواندند. سرزمینی که در متون دینی جایگاه ویژه‌ای دارا بود و در بندهش پیرامون آن چنین آمده است: آن (سرزمین که) نیکو به دیدار و ژرف به کار

دادستان و شایسته است (و) درکار او دادستان بس برسند (آنان) که درآند، (آنست) که پارس خوانند.^{۱۵}

از نظر پیشینه تاریخی نیز درخشان‌ترین تمدنهای ایرانی، خصوصا «تمدن هخامنشی و ساسانی، در سرزمین پارس پدید آمد و پیش از هخامنشیان نیز پارس دارای تاریخی کهن بود. چنانکه از دوران غارنشینی تا سپیده دم تاریخ مهد تمدنهای کهن باستان بود و با اکتشافات جدید در تل ملیان مشخص گردید که بخش وسیعی از سرزمین پارس تحت انقیاد تمدن عیلام بود و انشان نامیده می‌شد.^{۱۶}

در الواح زرین (مکشوفه در همدان) چیش پیش، آریارمنه و ارشامه خود را مالک و پادشاه سرزمین پارس نامیده‌اند.^{۱۷} و این آغازی است بر کتیبه‌های شاهان هخامنشی که حاکمیت خود را بر سرزمین پارس تاکید نمایند.

عناوین شاهان هخامنشی:

در کتیبه‌های هخامنشی عناوین شاهان از تنوع چشمگیری برخوردار می‌باشد: «شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه در پارس، شاه سرزمین‌ها، شاه کشورهای بسیار، شاه در این سرزمین، شاه هخامنشی، شاه همه گونه مردم، شاه در سرزمین دور و دراز...»

عنوان «شاه شاهان» یا «شاهنشاه» به گواه کتیبه‌ها رسماً از زمان هخامنشیان در ایران مورد استفاده قرار می‌گرفت^{۱۸} و به مثابه عنوانی کاملاً «ایرانی و متعلق به ایرانیان به شمار می‌رفت که مأخوذ از خشایثیا نام ایرانی باستان می‌باشد.^{۱۹} گفته می‌شود این عنوان در اصل مادی باشد ولی از مادها هیچ کتیبه‌ای یافت نشده است.^{۲۰} به روایتی عنوان «شاه شاهان» در نیمه اول قرن هشتم (ق. م)، در دوران عظمت اورارتو، توسط ساردوری دوم مورد استفاده قرار گرفت.^{۲۱} اما در زمان هخامنشیان عنوان «شاه شاهان» در مفهوم بالاترین مقام فرمانروایی کشور و به شخص اول حکومت اطلاق می‌شد که دارای قدرت اداری، نظامی و قضاوت بود و به جز مقام مذهبی همه چیز را شامل می‌شد. در واقع «شاه شاهان» عنوان وسیعتری نسبت به شاه دربرداشت و به باور برخی پژوهشگران نگاره‌های شاهان هخامنشی تجلی این اندیشه است که «شاه شاهان» نماینده برگزیده اهورامزدا در روی زمین است و از این رو شاه را گرامی می‌داشتند و او را به عنوان خدایی که حافظ همه چیز است تجسم می‌کردند.^{۲۲}

مدح شاهان به عقل و شرح رواست زآنکه شاهند و شاه ظل خداست^{۲۳}

عنوان «شاه همه‌گونه مردم» را که در کتیبه‌های شاهان هخامنشی به کار رفته می‌توان حاصل تجمع و یکپارچگی بین تمدنهای قدیم شرق باستان یعنی عیلامی، ایرانی و آشوری بابلی در نظر گرفت که منجر به رشد و ارتقاء شاهان هخامنشی در پارس گردید و مهارت سیاسی ایشان را می‌رساند که با بهره‌گیری از این اجماع به جایگاه ویژه‌ای در تاریخ دست یافتند.

از دیگر عنوانهای شاهان پس از الحاق یک سرزمین بود که نام شاه آن سرزمین را برای ثبت در تاریخ به عنوانهای خویش می‌افزودند چنانکه پس از فتح بابل و تسلط بر قلمرو ماد، کوروش خود را با عناوین «شاه بابل» و «شاه انشان» می‌نامید و هم چنین در استوانه مشهور، او خود را «.. شاه توانا، شاه بابل، شاه سومر واکد..» خوانده است.^{۲۴} شایان ذکر است که حمورابی شخصیت نیرومند تاریخ بابل پس از دستیابی به رؤیای بین‌النهرین متحد^{۲۵} و شاهان اور نیز به دنبال سلطه بر بین‌النهرین جنوبی از عنوان «شاه سومر واکد» بهره جستند.^{۲۶} از این رو، می‌توان گفت کاربرد «شاه انشان، شاه سومر واکد» تأییدی بر اهمیت و نفوذ میراث عیلامی در تمدن هخامنشی به ویژه در زمان کوروش و کنایه از جانشینی شاهان عیلام و تسلط بر سرزمین‌ها و تمدنهای بین‌النهرین می‌باشد. علیرغم اینکه در زمان کوروش عمال مادی در کنار پارسیان در مشاغل خود ابقاء شدند و در نظر ملل غربی حکومت پارس همان حکومت مادی نمود یافته بود^{۲۷} لیکن سازمان پادشاهی کوروش و جانشینانش به میراث عیلامی بیشتر از ماد مدیون است.^{۲۸} باید خاطر نشان کرد کاتبان الواح تخت جمشید عیلامیانی بودند که نسل اندر نسل حسابدار و میرزانبویس پادشاهان عیلامی انشان بودند و بعدها به خدمت فاتحان پارسی ایرانی درآمدند.^{۲۹} اندیشه عیلامی در سیستم حکومتی هخامنشی نفوذ کرد و تداوم وام‌گیری از عیلام در ابعاد حیات سیاسی و اجتماعی پادشاهی کوروش و دیگر شاهان هخامنشی به چشم می‌خورد. چه بسا در رابطه با عناوین یاد شده در الواح تخت جمشید دیدگاه عیلامیان نیز دخیل بوده است.

القاب شاهان هخامنشی:

لقب اردشیر اول «دراز دست» در ابتدا دارای معنی مجازی یعنی توانا بود ولی بعدها در معنی حقیقی و لفظی در نظر گرفته می‌شد و به روایتی دراز دستی وی احتمالاً «اشاره‌ای به پیشدستی او بر مدعیانش تلقی می‌گردید. اردشیر دوم که سلطنتش از نخستین روز آکنده از

توطئه و طغیان بود ظاهراً «به سبب حافظه فوق‌العاده‌اش از سوی یونانی‌ها به «منمون» (=حافظه) ملقب گردید. اردشیر در رابطه با جهان غرب موفق بود^{۳۰} و توجه بسیار او به خدایان یونانی و معابد آنها باعث شهرتش شد به طوریکه خاطره او در طول سده‌های متمادی زنده ماند.^{۳۱} داریوش هم به سبب نظارت توأم با خرده بینی تاجران‌اش در امور رعایا و شهریان‌ها به شیوه‌ای کنایه‌آمیز «بازرگان» خوانده می‌شد.^{۳۲}

اما عملکرد و شخصیت متفاوت کوروش جایگاه خاصی در تاریخ برایش به ارمغان آورد چنانکه ایرانیان او را «پدر» و یونانیان که وی ممالکشان را تسخیر کرده بود او را «سرور» و «قانونگذار» می‌نامیدند و یهودیان این پادشاه را به منزله «ممسوح پروردگار» قلمداد می‌کردند.^{۳۳} به گواه کتیبه‌ها در دوران هخامنشی نقش دین در فرمانروایی به ویژه توسط داریوش به نحو چشمگیر تجلی می‌نماید زیرا او پس از ذکر عناوین پر افتخاری همچون «شاه شاهان»، «شاه در پارس»، «شاه کشورها» و.. شهریاری‌اش را از اهورامزدا می‌داند^{۳۴} همانگونه که آشوربانیپال در دعایی پس از حمد و ثنا خود را خدمتگذار شمش (خدای خورشید) می‌خواند و پادشاهی‌اش را به اراده و فرمان او می‌داند.^{۳۵} در واقع حضور پررنگ اهورامزدا به عنوان خدای برگزیده شاهان هخامنشی و جانشین آشور و مردوک به مثابه پایانی بر دین‌های عیلامی و بین‌النهرینی، بر دینداری شاهان هخامنشی صحه می‌گذارد.

کوشانیان:

عنوان «شاه» به حیات خود در میان کوشان‌ها (مستقر در سرزمین تاجیکستان فعلی) ادامه داد و کتیبه سرخ کتل مؤید کاربرد این عنوان توسط فرمانروای ایشان کنیشکه می‌باشد که بر سرزمین‌های وسیعی از آسیای مرکزی، بخش شرقی ایران و حتی هند حکومت می‌کرد.^{۳۶} در کتیبه آمده است: «این بنا معبد کنیشکه پیروز است که فرمانروا شاه کنیشکه نامیده است یا به نام شاه کنیشکه نامیده شده است.^{۳۷}» افزون بر این، به واسطه تبادل فرهنگی با روم، تحول زبان باختری با بهره‌گیری از الفبای یونانی، گسترش روابط کوشان با امپراتوری روم و دیگر اقداماتش کنیشکه جایگاه ویژه‌ای یافت که موجب شد به او لقب «داریوش» بدهند^{۳۸} و در طول تاریخ کاربرد نام فرمانروایی شاخص برای فرمانروایی دیگر به گونه‌ای اعطای لقب به او محسوب می‌شد که عموماً از سوی جامعه معاصر وی یا مورخین انجام می‌پذیرفت.

کنیشکه که از حامیان متعصب کیش بودائی به شمار می‌رفت^{۳۹} به گواه مسکوکات در حدود سال ۲۰۰ میلادی از لقب «اهورامزدا» بهره برده است^{۴۰} که انتخاب این لقب حاکی از حضور دین هخامنشی در بین کوشانیان و مهارت سیاسی شاه کنیشکه در جذب پیروان دین ایرانی است که پس از توفیق و کامیابی در روابط با جهان غرب و گسترش قلمرو به آن روی آورد.

سلوکیان:

چو اسکندری باید اندر جهان که تیره کند تخت شاهنشهان^{۴۱}
 پس از برافتادن هخامنشیان، بیگانگان بر سرنوشت کشور چیره شدند و تمرکز و یکپارچگی ایرانیان تا مدت‌ها به فراموشی سپرده شد. سلوکیان برخاسته از ملت ایران نبودند و به عنصر ایرانی که غالب شاهنشاهی‌اشان را فرا گرفته بود اطمینان نداشتند. با این وجود، زمانیکه جانشین هخامنشیان شدند بسیاری از سازماندهی حکومتی خویش را از ایشان اقتباس کردند. از این رو، در دوران سلوکیان شهریان کماکان به عنوان یک مقام حکومتی وجود داشت و شهریان‌های سلوکی با عنوان اپارخ در کشور انجام وظیفه می‌کردند و هنگام ورود اسکندر به بابل و نثار گل برای وی، او شهریان ایرانی آن شهر را در شغلش ابقاء کرد.^{۴۲} زیرا نخستین هدف اسکندر به هم پیوستن یونانیان و ایرانیان بود که به منظور تحقق به آن اقدام به گماردن شهربانان ایرانی و یونانی در قلمرو خویش کرد^{۴۳} و البته طبقات فرودست جامعه ایرانی نیز به عنوان مزدور جنگی یا سپاهیان کمکی در ارتش سلوکیان به خدمت گرفته می‌شدند.^{۴۴}

القاب شاهان سلوکی:

دوران سلوکی را باید عصر تنوع و فراوانی القابی به شمار آورد که شاهان غالباً به شیوه تکراری از آن‌ها برخوردار می‌شدند. به گواه مسکوکات فرمانروایان سلوکی عموماً «القابی همچون سوتر (=رهاننده)، اورگتس (=نیکوکار)، نیکاتور (=فاتح)، ایپفاتر (=تجلی خداوند)، تتوس (=خدا)، و.. اختیار می‌کردند.^{۴۵} به روایتی در پی آزادسازی سرزمین ملیته از یوغ جباری به نام تیمارخوس، ساکنین آن به آنتیوخوس دوم لقب تتوس (=خداوند) دادند که این لقب برای نخستین بار توسط سلوکیان به آسیا آورده شد.^{۴۶} آنتیوخوس چهارم نیز که با اقدامات جسورانه در صدد مرمت شاهنشاهی و نجات آن از تجزیه برآمد لقب ایپفاتر (=تجلی خداوند)

را کسب نمود.^{۴۷} انتخاب القاب الاهی شاهان سلوکی را می‌توان نشئت گرفته از پایگاه رفیعی دانست که پرستش فرمانروایان در پایان دوران هلنی یافته بود زیرا خدایان شهر پایگاه‌شان را از دست دادند^{۴۸} و شاهان جای ایشان را گرفتند تا با بهره بردن از مقام الوهیت به مقاصد سلطه‌گرانه خود پردازند. در راستای چنین تفکری بود که بنا بر مستندات تاریخی همسران شاهان سلوکی نیز طبق فرمان مقام الوهیت می‌یافتند.^{۴۹}

اینگونه پیداست که همه شاهان سلوکی در میدان نبرد کشته شدند^{۵۰} و شواهد حاکی از آنست که در پی کسب فتوحات جنگی یا خدمات برجسته القاب پرغروری اتخاذ می‌کردند که گمان می‌رود مردم شهرها یا مناطق آزاد شده به منظور قدردانی به ایشان عطا می‌کردند.

اگرچه اسکندریه خود لقب «کبیر» داده بود با این وجود، در متون کهن ایرانی، اسکندر با لقب «گجستک» (=ملعون) که معادل لقب اهریمن بود خوانده شده است.^{۵۱} سرسلسله سلوکیان، سلوکوس ملقب به نیکاتور (=فاتح) و پسر آنتیوخوس یکی از سرداران نامدار فیلیپ پدر اسکندر بود.^{۵۲} غالب فرمانروایان سلوکی لقب سوتر (=رهاننده) را به کار می‌بردند از جمله آنتیوخوس اول که در ابتدای سلطنت با غلبه بر شورش سوریه شایسته این لقب گردید^{۵۳} و سلوکوس سوم که نامش اسکندر بود پس از رسیدن به پادشاهی خود را سلوکوس نامید و لقب سوتر را برای خویش اختیار کرد. هم‌چنین سلوکوس دوم لقب کالینیکوس (=فاتح درخشان) را دارا بود^{۵۴} که البته به سبب شکست‌های متعدد شایسته چنین لقبی نبود. عناوین شاهان سلوکی پس از انتقال ساکنین بابل به شهر شاهی سلوکیه، آنتیوخوس اول فرمان بازسازی اسگیل، معبد مردوک را داد و از آن پس بابل به عنوان شهری مذهبی به حیات خود ادامه داد. او چنان از عملکردش در بابل خشنود بود که علاوه بر القاب پیشین خود، دو عنوان «پادشاه بابل» و «احیا کننده اسگیل» را نیز به کار می‌برد.^{۵۵} اینکه چرا شاه سلوکی اقدام به اینکار نمود و چه مقاصدی را دنبال می‌کرد آشکار نیست. اما از عناوین برگزیده وی اینگونه استنباط می‌گردد که او درصدد رقابت با شاهان هخامنشی به ویژه کوروش^{۵۶} و محبوبیت در میان اقوام گوناگون بوده است.

توجه به این نکته ضروری است که تا پیش از آنتیوخوس سوم (۱۸۷-۲۲۳ ق. م) فرمانروایان سلوکی از عنوان ثابتی برخوردار نبودند و بیشتر از القابی که پیش از این سخن رفت بهره می‌بردند.^{۵۷} اما آنتیوخوس سوم پادشاهی بود دارای نیرویی خشن و شم سیاسی قوی.^{۵۸} او ششمین شاه سلوکی و پسر کوچک‌تر سلوکوس دوم کالینیکوس بود که در عنفوان

جوانی به سلطنت رسید و با لشکرکشی‌های موفقیت‌آمیزش باعث احیای دولت متزلزل سلوکی گردید بدین لحاظ عنوان یونانی «باسیلوس مگاس» (=شاه بزرگ/کبیر) را در رقابت با اسکندر و به پیروی از شاهان پارس برای خود برگزید. عنوانی که پس از وی فرمانروایان سلوکی و امپراتوران روم نیز به خود اختصاص دادند.^{۵۹}

به هر روی، به این نتیجه می‌رسیم که فرمانروایان سلوکی با توجه به فرهنگ و تمدن خود و جایگاه غاصبانه‌شان و همچنین در رقابت با پارسیان به گزینش القاب و عناوین مبادرت می‌کردند.

اشکانیان:

دولت اشکانی رنگ و بویی یونانی داشت و مهاجرین یونانی که به فرمان اسکندر در ممالک ایران اقامت گزیدند در اشاعه زبان و ادبیات یونانی بی‌تأثیر نبودند. از این رو، تعجبی ندارد که القاب شاهان سلوکی در میان فرمانروایان پارت به چشم می‌خورد.

القاب شاهان اشکانی:

بگواه مسکوکات شاهان اشکانی از القاب یونانی همچون تئوس (=خداوند)، فیلادلفوس (=دوستدار برادر)، فیلوپاتر (=پدردوست)، یخانوس (=عادل)، ایفانوس (=نامدار)، اورگتس (=نیکوکار)، و.. بهره می‌بردند.^{۶۰}

با فرهاد اول و لقب فیلادلفوس (=دوستداربرادر) نفوذ برادر در سلطنت آغاز شد و فرهاد سوم ملقب به تئوس (=خداوند) بدست پسرانش مهرداد وارد به قتل رسید از این رو، ایشان لقب فیلوپاتر (=پدردوست) را اختیار کردند. مهرداد پنجم کار قابل ذکری انجام نداد تنها از طریق رشوه توانست برخی ولایات را تسخیر کند که بدین بهانه به خود لقب اورگتس (=نیکوکار) داد.^{۶۱}

به گفته ابن خلدون ملت مغلوب همواره شیفته تقلید از شعائر و آداب و رسوم و مذهب ملت غالب می‌گردد زیرا در نهاد انسان پیوسته اعتقاد به کمال و برتری قوم پیروزی که ملت شکست خورده را تسخیر نموده ایجاد می‌شود.^{۶۲} احتمالاً «بر پایه همین تفکر بود که شاهان اشکانی مجذوب فرهنگ و ادبیات یونانی شدند و حتی پس از اشکانیان، ساسانیان نیز در کتیبه‌هایشان از زبان یونانی در کنار زبان فارسی میانه و پارتی بهره جستند.

افزون بر این، اشاعه هلنیسم و تساهل و تسامح دینی شاهان اشکانی باعث بی‌توجهی به آئین مزدیسنا شد و در کتیبه‌ها و مسکوکات اشکانیان، برخلاف هخامنشیان اثری از اهورامزدا به چشم نمی‌خورد. به روایتی دین محدود به پرستش ماه و آفتاب و تماثیل سلف گردید و آتشکده‌ها رو به ویرانی و حتی خاموشی نهاد و نفوذ روحانیان به کلی از میان رفت^{۶۳} چنانکه اسکندرگفته بود:

که گر دست یابم بر ایرانیان برم دین زردشت را از میان
نه آتش گذارم نه آتشکده شود آتش از دستم آتش زده^{۶۴}

«دوستداریونان» لقبی بود که شاهان اشکانی بر روی مسکوکاتشان استفاده می‌کردن^{۶۵} و تیرداد هنگام شورش علیه فرهاد در سلوکیه بر روی سکه‌های سه دراهمی خود را دوست رومیان و یونان خواند.^{۶۶} مشاهده لقب «دوستداریونان» یا «فیل هلن» تصور سرسپردگی و ارادت شاهان اشکانی را نسبت به قدرت غالب القا می‌نماید. اما برخی محققان بر این باورند که کاربرد این لقب توسط شاهان پارتی بیشتر گواهی بر مهارت سیاسی ایشان در آن مقطع تاریخی به شمار می‌آید زیرا در آن زمان شاهان پارت به سبب تهدیدات قادر به نادیده گرفتن خطر داخلی جماعت یونانی و فرهنگ هلنیستی که در همه جا حضور داشت نبودند. آن‌ها کاملاً «متوجه پیوندهای میان یونانیان و سلوکیان یعنی دشمنان اصلی خویش بودند»^{۶۷} و گاه نیز برای جلب توجه و ابراز خیرخواهی به سکنه یونانی که در متصرفات پراکنده بودند چنین شیوه‌ای اتخاذ می‌کردند.

عناوین شاهان اشکانی:

«شاه بزرگ، اشک..» عنوان ثابت شاهان اشکانی بر روی مسکوکاتشان بود که بر اساس نام پایه گذار دودمان پارتیان شکل گرفت.^{۶۸} پیرامون اشک یا ارشک شایان ذکر است که یافته‌های باستان‌شناسی بر واقعیت تاریخی اشک اول صحه می‌گذارند^{۶۹} و گفته می‌شود این واژه مأخوذ از aresha اوستایی (=خرس) که توتمی به شمار می‌رفته یا از arshan (=مرد/پهلوان) که درست‌تر می‌نماید بوده باشد.^{۷۰} به هر روی، اندیشه پادشاهی که با اشک اول پی نهاده شد به ترتیب تا آخرین پادشاه اشک بیست و نهم (اردوان پنجم) تداوم یافت. عنوان «شاه شاهان» - پیامد سلطه مقدونیان و تماس با تمدن یونانی کمرنگ شدن سنت هخامنشی بود و برای بسیاری این تصور را پدید آورد که از نقطه نظر فرایند تاریخی ایران به انتها رسیده است. اما

مهرداد اول (اشک ششم) فرمانروای قدرتمند و نخستین نماد ایران گرایي بود که شاید بتوان او را بنیان‌گذار اصلی شاهنشاهی پارت به شمار آورد زیرا او شکوه و عظمت هخامنشیان را که در حال پاک شدن از حافظه تاریخ بود به ایران بازگرداند.

سنگ نگاره هنگ نروزی پیروزی مهرداد اول (در حدود سال ۱۴۰ میلادی) را بر کابناسکیرس، شاه محلی عیلام نشان می‌دهد و در نوشته کوتاهی شاه پارت «مهرداد شاه شاهان» ذکر شده است.^{۷۱} او اولین پادشاه اشکانی بود که عنوان «شاه شاهان» را که هخامنشیان به کار می‌بردند بر خود نهاد و از یونانی‌مآبی دور شد و پس از او شاهان دیگر پارت از این عنوان استفاده کردند.

شاهزادگان زمامدار ولات هیجده‌گانه در دستگاه حکومتی اشکانیان از عنوان «شاه» برخوردار بودند.^{۷۲} لذا اصرار در به کار بردن عنوان «شاه شاهان» علاوه بر رقابت با فرمانروایان هخامنشی ابراز تفوق در برابر شاهان کوچک خاندان‌های دیگر نیز بود.

عنوان شهربان همچنین در دوران اشکانی مقام قابل ذکری به شمار می‌رفت. شهربانان اگرچه پایگاهشان از آنچه در دوران هخامنشیان داشتند بسیار تنزل یافته بود با اینهمه پایه دستگاه اداری پارتیان محسوب می‌شدند.^{۷۳} چنانکه در کتیبه بیستون از یادگارهای مهرداد دوم از عنوان «شهربان شهربانان» همانند «شاه شاهان» یاد شده است.^{۷۴}

عنوان «شاه شاهان» در ارمنستان - پیروزی اسکندر مقدونی در مشرق زمین تأثیر فراوانی بر ارامنه که دو سده تحت فرمان ایرانیان بودند گذاشت. در ارمنستان نیز شاهزادگان عنوان «شاه» را به خط یونانی بر روی سکه‌های خود به کار می‌بردند.^{۷۵} که نشانی از تأثیر سلطه اسکندر و متعاقب آن ورود فرهنگ و تمدن یونانی در ارمنستان بود. در صورتیکه پیش از حمله اسکندر، ارمنستان کشوری مشرقی و متأثر از ایران بود. به هر روی، پس از مرگ مهرداد دوم، تیگران که تاج و تخت خود را مدیون پارتیان بود از فرصت استفاده کرد و با تصرف ایالاتی از فرمانروایی اشکانی به گواه مسکوکاتش^{۷۶} مدعی عنوان «شاه شاهان» برای خود شد. بدیهی است تیگران دوم با اتخاذ این عنوان توهینی سخت به شاهنشاهی در حال اضمحلال پارت روا داشت.^{۷۷}

بتدریج با غلبه بر سلوکیان پس از سده اول قبل از میلاد، اشکانیان گرایش خود را به سنت‌های هخامنشیان بروز دادند و در دوران بلاش اول نخستین علایم احیای ایرانیت جدید

آشکار شد به طوریکه در پشت مسکوکات وی نقش آتشگاهی به همراه یک تن روحانی قربانی کننده به چشم می‌خورد و نخستین بار این سکه‌ها با الفبای پارسی ضرب شدند.^{۷۸} افرون بر این، بلاش به نواحی گوناگون فرمانی فرستاد تا آنچه از اوستا به صورت مکتوب یا شفاهی از گزند حمله اسکندر در امان مانده بود گردآوری کنند.^{۷۹} این اقدامات مبین آن است که اشکانیان خود را به عنوان وارثان شکوه و عظمت کهن پارس به شمار می‌آوردند و تمایل داشتند این اندیشه را در میان توده مردم گسترش دهند و سرانجام در کتیبه رسمی اردوان پنجم در شوش عنوان «شاه شاهان» تثبیت گردید. عنوانی که اردشیر پس از تاجگذاری برگزید. «اردوان، شاه شاهان، فرزند و لاش شاه شاهان»^{۸۰} علیرغم اینکه سلوکیان با هلنی کردن مدنیت و فرهنگ ایرانی درصدد نابودی اندوخته‌های فرهنگی مردم بودند، اما باید اذعان کرد در دو سده آخر حکومتشان، سیاست شاهان اشکانی تلاش در جهت خشی کردن تهاجم فرهنگی اسکندر بوده است.

ساسانیان:

افتخار اردشیر اولین شاه ساسانی چیرگی بر پارتیان و تأسیس سلسله‌ای ایرانی دنباله رو شاهنشاهی هخامنشی بود و همواره این را به عنوان مزیتی بر اشکانیان به شمار می‌آورد. او زمان به قدرت رسیدن وعده داد که آثار هلنیسم را از بین ببرد، انتقام داریوش دوم را از وارثین اسکندر بگیرد و تمام مناطقی را که توسط شاهان هخامنشی اشغال شده بود دوباره بدست آورد.^{۸۱} اردشیر که همچون ساسان و بابک در معبد آناهیتا در اصطخر خدمت می‌کرد در ترویج آئین مزدیسنا نقش بسزائی داشت.

کجا نام آن شاه هست اردشیر بود پور ساسان زمن یاد گیر
دگرباره آراید این دین به کند تازه این رسم و آئین به
پذیرد همه کس ازو دین راست ازیرا که برهانش بر دین گواست^{۸۲}

القاب شاهان ساسانی:

فراوانی القاب و عناوین فرمانروایان در سراسر تاریخ ساسانیان توجه همگان را جلب کرده است. لقب «ذولاکتاف» که به شاپور دوم داده شده است دو تعبیر در بردارد. یکی اینکه لقبی مدح‌آمیز تلقی می‌گردد به معنی «صاحب شانه‌های پهن»، کنایه از کسی که بار حکومت را

بدوش می‌کشد و دیگر اینکه او تا دم مرگ دست به کشتار عرب‌ها زده و استخوان‌های کتف رؤسای ایشان را برمی‌کند و از این رو او را ذولاکتاف خواندند.^{۸۳} پارسیان او را «هیبه کیا»^{۸۴} و اعراب به سبب کثرت قشون و قدرت شاپور در جنگ او را «سابورالجنود» می‌نامیدند.^{۸۵} بنا به روایات یزدگرد اول مردی بسیار خشن بود که با مردم با تندی و بیرحمی رفتار می‌کرد و لذا منابع ایرانی به او لقب «بزهاکار» (به عربی الاثیم) دادند.^{۸۶} در حالیکه آگاثیاس مورخ یونانی به سبب رفتار نیک یزدگرد با اقلیت‌ها او را پادشاهی «مسیحی-دوست» و فرمانروایی صلح‌جو می‌نامید که هرگز با رومیان نجنگید.^{۸۷} طبع سرکش و بی‌آرام بهرام پنجم باعث شد به او لقب «گور» بدهند ولی بعد این تسمیه را مربوط به واقعه‌ای دانستند که در شکارگاه با یک تیر گورخری و شیری را کشت.^{۸۸}

شکارش نباشد جز از شیر و گور
ازیراش خوانند بهرام گور^{۸۹}

علیرغم نبردها و درگیری‌ها، خسرو اول به فلسفه تمایل داشت و در پایان عمر به اطرافیانش پیرامون زوال جسم و اهمیت ثواب و نیکوکاری توصیه‌هایی ابراز داشت^{۹۰} و دست‌وردا بر گورش اینگونه بنویسند: «هرچه از پیش فرستادیم ما را ذخیره است.»^{۹۱} بدین سبب او از دیگر شاهان متمایز گردید و نامش خسرو مترادف با فر و شکوه و بزرگی شد. گفته می‌شود که او به علت سرسختی‌اش در حمایت از دین رسمی، لقب انوشیروان (نامیراروان) را کسب کرد^{۹۲} و «کسری» هم لقب دیگر او بود که عرب‌ها همه فرمانروایان ساسانی پس از وی را به این نام می‌خواندند^{۹۳} همانطور که سزار (قیصر) نام همه فرمانروایان روم گردید.^{۹۴}

چو کسری نشست از برگاه نو
همی خواندندی ورا شاه نو

ورا نام کردند نوشین روان
که مهتر جوان بود و دولت جوان^{۹۵}

افزون بر این، خسرو انوشیروان به عدل و داد شهره گشت چنانکه در مورد عدالت و دادگستری وی حکایت‌های بسیاری نقل شده است^{۹۶} و اما کدام سعادت از این بزرگ‌تر که پیامبر (ص) انوشیروان را این شرف ارزانی داشت و بر زبان مبارک راند که: «ولدت فی زمن الملک العادل» در روزگار پادشاهی دادگرزاده شدم.^{۹۷}

پیمبر که درعهد نوشین روان
به رخ گشت چشم و چراغ جهان

همی گفت از ظلم از آن ساده‌ام
که درعهد نوشین روان زاده‌ام^{۹۸}

خسرو دوم در پی جنگهای طولانی و موفقیت‌آمیزی که پس از قتل دوستش موریس از سال ۶۰۲ میلادی علیه روم آغاز کرد لقب «پیروز» را دریافت کرد.^{۹۹} اما به باور ابن اثیر، خسرو در جهانگشایی و مال اندوزی و نیک بختی به جایی رسید که هیچ پادشاهی نرسیده بود از این رو، او را پرویز خواندند که در عربی به معنی مظفر می‌باشد.^{۱۰۰}

از لقب‌های دیگر می‌توان به «کی» مأخوذ از «کوی» kavi اشاره کرد که بر سکه‌های پیروز و قباد نقش بست و به گواه سکه‌های یافته شده در ماوراء النهر لقب «کی» در بیرون از شاهنشاهی ساسانی نیز گسترش یافت.^{۱۰۱}

کلاه کیی برسر اردشیر	نهاد آن‌زمان داور دستگیر ^{۱۰۲}
بیا تا نشینم و شادی کنیم	شبی در جهان کیقبادی کنیم ^{۱۰۳}

عناوین شاهان ساسانی:

«شاه شاهان» کماکان عنوان پرافتخاری برای شاهان ساسانی به شمار می‌رفت. اما اردشیر که از طریق اتحاد دین و سیاست در صدد احیای گذشته پیش از اسکندر بود در کتیبه نقش رستم برای نخستین بار لقب «خدایگان، مزدا پرست» را همراه با عنوان «شاه شاهان» به کار برد و سایر شاهان ساسانی نیز در مسکوکات و کتیبه‌های خود از آن بهره بردند.^{۱۰۴} اگرچه شاپور اول در کتیبه‌ها عنوان جدید «شاهان شاه ایران و انیران» را برای خود برگزید و پس از وی نرسی، شاپور دوم و سوم، هرمزد و بهرام نیز از این عنوان بهره بردند.^{۱۰۵} انتخاب این عنوان توسط شاپور در راستای تداوم سیاست ملی‌گرایی و سلطه‌گرانه یا به عبارتی ناسیونالیسم امپریالیسم ساسانیان و درک جاه‌طلبانه ایشان نسبت به همسایگانشان به ویژه رومیان بود در واقع شاپور اندیشه پدرش و سلطه وی را به انیران توسعه داد، روندی که پس از او نیز ادامه یافت.

عناوین شاهزادگان - شاهزادگان ساسانی غالباً «عنوان‌هایشان را از سوی پدران خویش دریافت می‌کردند. از عناوینی که در شاهنشاهی ساسانیان برای شاهزادگان متداول گردید ذکر نام مکان پیش از عنوان شاه بود از جمله شاپور فرزند شاپور اول در کتیبه زردشت با عنوان «می‌شانشاه» و هرمزد اردشیر یکی دیگر از فرزندان او «بزرگ ارمنستان شاه» نامیده شده است.^{۱۰۶} هم چنین نگین کنده‌کاری شده‌ای در موزه بریتانیا منقوش به تصویر بهرام و این عنوان است: «بهرام، کرمانشاه، فرزند شاهان شاه شاپور^{۱۰۷}» به روایتی هنگامیکه شاهان ساسانی

در جنگ قبیله‌ای بزرگ را در میان همسایگان شکست می‌دادند آن‌ها مردم مغلوب را نمی‌کشتند بلکه همه آن‌ها را خراجگزار خود می‌کردند و اجازه می‌دادند در سرزمین‌های تسخیر شده به سر ببرند و آن را کشت و زرع نمایند و تنها به کشتن بیرحمانه رهبران پیشین قبیله اکتفا می‌کردند و به پسران خود عنوان پادشاهی آنان را اعطا می‌کردند. از این رو، چون قبیله سگستان توسط پدر بهرام سوم به اسارت درآمدند او نیز از سوی پدرش «سگانشاه» نام گرفت که در یونانی به معنی «شاه سگستان» می‌باشد.^{۱۰۸}

عنوان «کوشانشاه»، «شاهنشاه بزرگ کوشان» در دولت ساسانی افراد طبقه اول مرکب از امرای تیولداری که دراکناف کشور فرمانروایی می‌کردند با عنوان شاهی خوانده می‌شدند. افزون بر این، شاهان کوچکی که به شاه ایران پناه آورده بودند و «شاهنشاه» هم در مقابل شاهی را در دودمانشان موروثی کرده بود مشروط بر آنکه پیوسته سپاهشان را در اختیار سرور و مخدوم خود قرار دهند و گویا از جمله شرایط، دادن خراج هم بوده است.^{۱۰۹} از این دسته شاهان می‌توان به شاه سکاها، شاه ارمنیان، شاه کوشان، شاه توران، شاه مکران و.. اشاره کرد که در کتیبه پایکولی نرسی از آن‌ها یاد شده است.^{۱۱۰} توجه به این نکته ضروری است که کوشان در دوران شاهنشاهی ساسانیان حائز اهمیت بود و عنوان فرمانروای ساسانی در این نواحی همانند عنوان شخص شاه به شمار می‌رفت. از این رو، جانشین پیش از رسیدن به مقام شاهنشاهی ایران به فرمانروایی کوشان منصوب می‌شد.^{۱۱۱} به همین دلیل شاپوراول پسرش هرمزد اول را به حکومت خراسان گماشت و «شاهنشاه بزرگ کوشان» را که عنوان بزرگی بود به وی تفویض کرد.^{۱۱۲} عنوان «کوشانشاه» و «بزرگ کوشانشاه» را شاهان اولیه ساسانی بر روی مسکوکاتشان رواج دادند و نخستین سکه با عنوان «بزرگ کوشانشاه و شاهنشاه کوشان» به فرمان هرمزد ضرب شد. به باور هرتسفلد عنوان «شاه کوشان» در اوایل پادشاهی ساسانیان را می‌توان همانند عنوان «شاهزاده ولز» دانست.^{۱۱۳}

در دوران شاهنشاهی ساسانیان دین ایرانی در کشور تثبیت شد، روحانیان به قدرت رسیدند و با روتق یافتن آتشکده‌ها آئین‌ها و مناسک دینی همواره برپا می‌شد. لقب «خدایگان، مزدپرست» در کنار عنوان «شاه شاهان» ضمن تجلی توأم دین و شاهی از اقتدار و دینداری شاهان ساسانی خبر می‌دهد و شاید همین امر باعث شکوه و عظمت ساسانیان به عنوان آخرین شاهنشاهی پیش از اسلام در تاریخ گردید.

«شاه شاهان» در آنسوی مرزهای ایران در طول تاریخ این عنوان با منشاء کاملاً ایرانی مورد توجه سران غیرایرانی قرار داشته است و در واقع گاهی توسط ایشان غضب می‌شد که از آن جمله می‌توان به پامپی فرمانروای رومی اشاره نمود که پس از تهاجم و غلبه بر شرق عنوان «شاه شاهان» را به پیروی از دربار اشکانیان و در رقابت با تیگران‌های ارمنستان بر خود نهاد.^{۱۱۴} هم چنین درادسا (الرها) بیشتر شاهان ابگر یا مانو نامیده می‌شدند اما متعاقب کمک ابگر هشتم به امپراتور روم (سپتیموس سوروس) در لشکرکشی‌اش به بین‌النهرین (در سال ۱۹۸ میلادی)، به پاس وفاداری ابگر، عنوان «شاه شاهان» از سوی امپراتور به وی اعطا گردید.^{۱۱۵} اذینه یا ادوناتوس امیر تدمر (پالمیر) نیز در زمان شاپور اول در حمله به ایران در کنار رومیان موفقیت‌هایی کسب کرد که باعث شهرتش گردید. گمان می‌رود پس از مرگش (از سال ۲۶۷ میلادی) پالمیریان شروع به نامیدن وی با عنوان «شاه شاهان» کردند^{۱۱۶} و نخستین بار در کتیبه‌های همسرش زنویبا (در سال ۲۷۱ میلادی) با عنوان «شاه شاهان» نامیده شده است.^{۱۱۷} ظاهراً در زمان حیات اذینه با پاس خدماتش به روم، امپراتور (گالینوس) به منظور تحقیر شاپور و تشویق اذینه این عنوان را به وی داد و پس از مرگ اذینه همسرش زنویبا در کتیبه‌ها آن را برایش تثبیت کرد.

هراکلیوس امپراتور روم نیز عنوان سنتی شاهان روم «آگوستوس» را کنار گذاشت و «شاه شاهان» را برای خود برگزید. محققان بر این باورند که علت انتخاب «شاه شاهان» از سوی او به تبار ارمنی وی برمی‌گردد^{۱۱۸} زیرا گفته می‌شود که او در خانواده‌ای ارمنی در کاپادوکیه به دنیا آمد.^{۱۱۹}

به هر روی، کاربرد عنوان «شاه شاهان» توسط بیگانگان نشانگر اهمیت فرهنگ و تمدن کشور ایران به عنوان قدرتی شرقی در جهان کهن به شمار می‌رود که بر سایر اقوام تأثیرگذار بوده است.

نتیجه‌گیری:

انتخاب القاب و عناوین از سوی فرمانروایان به لحاظ کسب جایگاهی ویژه در تاریخ حائز اهمیت بوده است. آرمان بیشتر شاهان حاکمیتی همراه با الوهیت بود تا به پشتوانه آن قادر به نیل به مشروعیت برای سلطه و دستیابی به منزلتی مطلوب و موجه در میان جوامع گردند. القاب و عناوینی که بار معنوی و الهی داشتند مبین تمایل فرمانروایان به جلب توده‌های مردم از طریق دین بود. زیرا آن‌ها می‌دانستند دین محکمترین و مطمئن‌ترین راه برای رسیدن به حاکمیتی پایدار به منظور تحقق بخشیدن به جاه‌طلبی‌ها و خواسته‌های دنیوی ایشان به شمار می‌رفت. از همان ابتدا که سومریان از واژه پاتسی (=کاهن شاه) برای فرمانروایانشان بهره بردند اهمیت و پیوستگی این دو جایگاه متجلی گردید تا زمانی که تحول آن در شاهنشاهی ساسانی با عنوان «شاه شاهان» و لقب «خدایگان، مزدپرست» نمود پیدا کرد.

واژه «شاه» که مفهوم بزرگ و برتر را در کلماتی هم‌چون شاهکار، شاهراه، شاهبیت، و... دارد همراه نام افراد شاخص در تاریخ به مثابه عنوانی بود که به شکل پسوند یا پیشوند مورد استفاده قرار می‌گرفت. بیشتر القاب هم صفاتی را شامل می‌شد که تحت تأثیر موقعیت سیاسی و متعاقب پیروزی‌های نظامی یا عملکردی خاص از سوی فرمانروا و غالباً در رقابت با دیگر سران اتخاذ می‌گردید. در حقیقت بیشتر اینگونه القابی که شاهان برای توصیف خویش به کار می‌بردند جنبه تبلیغاتی داشتند و البته برخی از لقب‌ها با توجه به ویژگی‌های فردی و رفتاری شاه به وی داده می‌شد.

با نگاهی ژرف در احوال سران و فرمانروایان می‌توان فهمید که در نهایت همگی به زوال رسیدند و به باور عتبی پادشاهان دفائن جهان و خزائن عالم را بر اهل شمشیر صرف کردند و پس از پایان زندگی دبیری به پنج کاغذ و قرصی مداد که به دو درم سیاه ارزد ذکر ایشان در صفحه ایام نگاشت و داغ ایشان بر پیشانی روزگار نهاد و نام ایشان تا ابد پایدار گردانید.^{۱۲۰}

و اما بخاطر داشته باشیم صلابت مردخدا، شیرخدا را که «شاه مردم» و فرمانروای قلب انسانهای آزاده در همه اعصار تاریخ می‌باشد. جوانمردی که در شعر شاعران و اندیشه مردمان «شاه» است اما بی تاج و تخت....

کار هر کس نبود صف شکنی شیر این معرکه شاه نجف است^{۱۲۱}

یادداشت‌ها:

- ^۱ فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه (براساس چاپ مسکو)، بکوشش حمیدسعیدیان، تهران، نشرقطره، ۱۳۸۶، ص ۱۰۳۷.
- ^۲ Konig F. W. .Corpus .Inscriptionum Elamicarum ,I .p .n. ۱۴.
- ^۳ Labat. R. .La mort du roi d «Elam Humba Haltas I .Arch .Orient ۱۷، ۱۹۴۹.
- ^۴ Edzard .D. O. .Die Mythologie der Sumere und Akkader .Worterbuch der Mythologie .Teil ۱: Vordere Orient .Stuttgart۵۵، ۱۹۶۱ .
- ^۵ هیتس، والتر، دنیای گمشده عیلام ترجمه فیروز فیروزنیا، ویراستار منصوره کاویانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، ص ۷۸.
- ^۶ هیتس، ۵۳.
- ^۷ سایکس، سرپرسی، تاریخ ایران، (جلداول)، ترجمه فخرالدین محمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران، نشرافسون، ۱۳۸۰، ص ۹۸.
- ^۸ کامرون، جورج، ایران در سبیده دم تاریخ، ترجمه حسن انوشه، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، صص ۵۶-۵۵.
- ^۹ بریان، پیر، امپراتوری هخامنشی (جلداول)، ترجمه ناهیدفرغان، تهران، نشرقطره، ۱۳۸۵، ص ۲۷.
- ^{۱۰} گیرشمن، رومن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمدمعین، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰، ص ۵۶.
- ^{۱۱} فرای، ریچاردنلسون، میراث باستانی ایران، ترجمه مسعودرجب نیا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷، ص ۹۹.
- ^{۱۲} هیتس، ۶۶.
- ^{۱۳} گیرشمن، ۵۷.
- ^{۱۴} کامرون، ۷۷ و ۹۹.
- ^{۱۵} بهار، مهرداد، بندهش (فرنیغ دادگی)، تهران، انتشارات توس، ۱۳۸۵، بخش شانزدهم، بند ۲۹۵ (ص ۱۳۳).
- ^{۱۶} بیات، عزیزا...، کلیات جغرافیای طبیعی ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷، ص ۳۲۹.
- ^{۱۷} کنت، رولاند، فارسی باستان، ترجمه و تحقیق سعیدعریان، تهران، کتابخانه حوزه هنری تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹، صص ۳۹۲-۳۹۱.

- ^{۱۸}. کنت، ۲-۳۹۱، ۴۴۷-۸، ۴۹۸، ۴۹۶، ۴۵۲، ۴۴۴، ۴۰۲.
- ^{۱۹}. فره وشی، بهرام، فرهنگ زبان پهلوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۱، ص ۵۲۶.
- ^{۲۰}. Szemerényi, O. Iranica V, Al. ه، Monumentum H. S. Nyberg. 313-23, 1966, 2.
- ^{۲۱}. کاژدان، آون، نیکولسکی و. آ. آبراموویچ، تاریخ جهان باستان جلد اول (شرق)، ترجمه صادق انصاری، علی همدانی و محمد باقر مؤمنی تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۸۶، ص ۳۴۲؛ فرای، ۱۳۷۷، ۱۰۷.
- ^{۲۲}. Bogoliubor, M. An Aramaic inscription from Aswan (in Russian), Patestinski, Sbornik 15(78) 288, 1966.
- ^{۲۳}. جامی، عبدالرحمان، هفت اورنگ، مصحح مرتضی مدرس گیلانی، تهران، کتابفروشی سعدی، بی تا، سلسله الذهب.
- ^{۲۴}. فره وشی، بهرام، ایرانویچ، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴، صص ۸۶-۸۲.
- ^{۲۵}. ناردودان، امپراتوری آشور، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۲، ص ۳۷.
- ^{۲۶}. کاژدان، ۱۹۰.
- ^{۲۷}. گیرشمن، ۱۳۶.
- ^{۲۸}. بریان، ۴۲.
- ^{۲۹}. بویس، مری، تاریخ کیش زردشت (جلد دوم)، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران، توس، ۱۳۷۵، ص ۲۰۲.
- ^{۳۰}. زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران (ایران قبل از اسلام)، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۶، صص ۱۷۳ و ۱۸۹؛ پیرنیا، حسن (مشیرالدوله)، تاریخ باستانی ایران، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۲، ص ۱۴۱.
- ^{۳۱}. بویس، ۳۲۴.
- ^{۳۲}. زرین کوب، ۱۵۱.
- ^{۳۳}. گیرشمن، ۱۴۱ و ۱۴۳.
- ^{۳۴}. کنت، ۴۴۶.
- ^{۳۵}. Stephens. Sumero-Akkadian Hymns & Prayers J. B. Pritchard (ed.) Ancient Near Eastern Texts relating to the old testament. Princeton, Princeton University Press ۳۸۶-۳۹۲، ۱۹۵۰،
- ^{۳۶}. کاژدان، ۳۸۵.

^{۳۷} ارانسکی، یوسیف م، زبانهای ایرانی، ترجمه علی اشرف صادقی، تهران، نشر سخن، ۱۳۷۸، صص-۹۹-۱۰۱.

^{۳۸} فرای، ریچارد نلسون، تاریخ باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰، صص ۴۱۷ و فرای.

^{۳۹} کاژدان، ۲۸۵.

^{۴۰} Malcom .A. R. Colledge .The Parthian Period .BRILL 14 .1986.

^{۴۱} . فردوسی، ۱۲۱۹.

^{۴۲} . گیرشمن، ۲۴۳.

^{۴۳} . فرای، ۱۳۷۷، ۲۱۳.

^{۴۴} . بویس، (جلد سوم)، ۷۵.

^{۴۵} . فرای، ۱۳۷۷، ۲۲۵، ۲۳۴.

^{۴۶} Appian .Syr. .65; Spiegel .Eramische Altertumskunde .II .29,1.

^{۴۷} . گیرشمن، ۲۶۰.

^{۴۸} . فرای، ۱۳۷۷، ۲۵۳.

^{۴۹} . آنتیوخوس سوم در فرمانی مورخ (۱۹۳ ق.م) که بر روی ستونی حک شده، و در نهاوند (لائودیسه)

کشف گردیده، دستوری دهد که پرستش زوجه او لائودیسه را اعمال کنند. رک: گیرشمن، ۲۶۴.

^{۵۰} . فرای، ۱۳۷۷، ۲۲۴.

^{۵۱} . ژینیو، فیلیپ، ارداویرافنامه، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، تهران، انتشارات معین، انجمن ایران شناسی

فرانسه، ۱۳۸۲، صص ۴۱.

^{۵۲} . مشکور، محمد جواد، ایران در عهد باستان (در تاریخ اقوام و پادشاهان پیش از اسلام)، تهران، انتشارات

اشرفی، ۱۳۶۳، صص ۳۰۴.

^{۵۳} . زرین کوب، ۲۶۹.

^{۵۴} . مشکور، ۶۴.

^{۵۵} Ellis .R. S. Foundations Deposits in Ancient Mesopotamia .New Haven ,1968, 178-79.

^{۵۶} . براساس متنی چهارسطری یافته شده در «ارخ» کوروش معابد «اسگیل» و «ازیدا» را مرمت کرد. رک:

بویس، (ج ۲)، ۹۷.

^{۵۷} . فرای، ۱۳۷۷، ۲۲۵.

^{۵۸}. گیرشمن، ۲۵۹.

^{۵۹}. Wilson, Nigel Guy. *Encyclopedia of Ancient Greece*. Routledge, 2006, p. 58.

^{۶۰}. بیانی، ملکزاده، تاریخ سکه از قدیم‌ترین ازمه تا دوره ساسانیان (جلد ۱ و ۲)، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۵، صص ۹۳-۱۲۹.

^{۶۱}. زرین کوب، ۳۰۰، ۳۳۰.

^{۶۲}. ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه ابن خلدون (جلد اول)، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲، ص ۲۸۱.

^{۶۳}. سایکس، ۵۲۹.

^{۶۴}. آیتی، عبدالمحمد، اسکندرنامه، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۳، ص ۱۰۰.

^{۶۵}. بیانی، ۹۱-۷۴.

^{۶۶}. Dessau, H. *Prosopographia Imperii Romani*. Berlin, 1175, 1897.

^{۶۷}. ولسکی، یوزف، شاهنشاهی اشکانی، ترجمه مرتضی نایب فر، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۲،

ص ۸۶

^{۶۸}. بیانی، ۹۱-۷۵.

^{۶۹}. Dyakonov, J. M. I V. A. Livshits. *Dokumenty iz Nisy*. Moscow, 20, 1960, Ostraca no. 1760.

^{۷۰}. Stackelberg, R. Von. *Iranica ZDMG*, 620, 1891, 45.

^{۷۱}. ولسکی، ۱۱۳.

^{۷۲}. کریستنسن، ۳۶.

^{۷۳}. فرای، ۱۳۷۷، ۳۱۳.

^{۷۴}. Herzfeld, E. *Am tor Von Asien*. Berlin, 39, 1920.

^{۷۵}. بیانی، ۱۵۸.

^{۷۶}. Langlois, *Numismatique de l' Armenie*. Paris f 25, 1859.

^{۷۷}. گیرشمن، ۲۹۵.

^{۷۸}. گیرشمن، ۳۰۳.

^{۷۹}. تفضلی، احمد، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، بکوشش ژاله آموزگار، تهران، سخن، ۱۳۷۸،

ص ۶۵.

^{۸۰}. لوکونین، ولادیمیر گریگوریوویچ، تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت ا. رضا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴، ص ۶۹.

⁸¹ Huart, Clement, *Ancient Persia and Iranian Civilization*, Routledge & Kegan Paul Limited, London, and Henley 122, 1972.

^{۸۲}. هدایت، صادق، زنده هومن یسن و کارنامه اردشیر بابکان، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۱، ص ۱۲۰.

^{۸۳}. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل والملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۵، ص ۶۰۴؛ گردیزی، ابوسعید.

عبدالحی بن الضحاک ابن محمود، زین الاخبار، تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران،

۱۳۴۷، ص ۲۵

^{۸۴}. هیبه بمعنی کتف. رک: مستوفی، حمداله، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱، ص ۱۰۸.

^{۸۵}. ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن اسماعیل، شاهنامه ثعالبی در شرح احوال سلاطین ایران، ترجمه محمود هدایت، تهران، انتشارات اساطیر، ص ۲۲۹، ۱۳۸۵.

^{۸۶}. نولدکه، تئودور، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۸، ص ۱۰۵؛ مستوفی، ۱۱۲؛ ابن اثیر، الکامل، اخبار ایران، ترجمه محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۵، صص ۷۱-۷۰.

⁸⁷ Agathias, Scholasticus, *The Histories*, translated by J. D. C. Frendo, Book IV, 26, 1975, 8.

^{۸۸}. کریستنسن، ۲۹۸؛ ثعالبی، ۲۵۹.

^{۸۹}. فردوسی، ۹۵۶.

^{۹۰}. متون پهلوی (جاماسب جی دستورمنوچهر جی جاماسب-آسانا)، گزارش سعیدعریان، تهران، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران. ۱۳۷۱، ص ۹۴.

^{۹۱}. مستوفی، ۱۱۷.

^{۹۲}. بویس، مری، زردشتیان (باورها و آداب دینی آنها)، ترجمه عسکر بهرامی، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۶، ص ۱۶۳.

^{۹۳}. مستوفی، ۱۱۶.

- ^{۹۴}. فرای، ۱۳۷۷، ۵۱۸.
- ^{۹۵}. فردوسی، ۱۰۳۵.
- ^{۹۶}. مستوفی، ۱۱۷؛ ابن اثیر، ۹۲؛ طبری، ۶۹۱، ۶۹۳؛ دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی تهران، نشرنی، ۱۳۶۴، ص ۱۰۳؛ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح یعقوبی)، تاریخ یعقوبی (جلداول)، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶، صص ۲۰۴-۲۰۳.
- ^{۹۷}. قریب، عبدالعظیم، کلیله و دمنه، ترجمه نصراله منشی، ۱۳۸۵، تهران، انتشارات هیرمند، ۱۳۸۵، ص ۳۰؛ گردیزی، ۲۲.
- ^{۹۸}. جامی، عبدالرحمان، بهارستان، تهران، کتابخانه مرکزی، ۱۳۱۱، ص ۳۹.
- ^{۹۹}. یویس، ۱۳۸۶، ۱۷۳.
- ^{۱۰۰}. ابن اثیر، ۱۰۳.
- ¹⁰¹ Henning. *Mitteliranische in Handbuch der Orientalistik*, 53, 27.
- ^{۱۰۲}. فردوسی، ۱۲۱۸.
- ^{۱۰۳}. آیتی، ۲۵۵.
- ^{۱۰۴}. لوکونین، ۲۷۷، ۲۹۸، ۳۰۷، ۳۲۳.
- ^{۱۰۵}. لوکونین، ۲۷۸، ۲۹۸، ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۲۳.
- ¹⁰⁶ Sprengling. M. Shapur I. *The Great*. on the KZ. *AJSL*. 1940a, 341-429.
- ^{۱۰۷}. لوکونین، ۱۰۰.
- ¹⁰⁸ Dodgeon Michael H. & Lieu Samuel N. C. *The Roman Eastern Frontier & the Persian War (AD266-363)*. Routledge. London & New York, 123, 1991.
- ^{۱۰۹}. کریستنسن، ۱۲۵.
- ^{۱۱۰}. فرای، ۱۳۸۰، ۶۰۲.
- ^{۱۱۱}. لوکونین، ۲۰۲.
- ^{۱۱۲}. کریستنسن، ۲۵۲.
- ^{۱۱۳}. لوکونین، ۲۱۲، ۲۳۶.
- ¹¹⁴ Ball. Warwick. *Rome in the East the transformation of an empire*, Routledge, 21, 2001.

- ¹¹⁵. Satre ,Maurice ,The Middle East under Rome ,Harvard University Press , 2005, 136.
- ¹¹⁶. Millar ,Fergus ,the Roman Near East ۳۳۰ BC-AD ,Harvard University , 2001, 162.
- ¹¹⁷. Stoneman ,Richard ,Palmyra&its empire «Zenobia» s revolt against Rome . University of Michigan Press ,78 ,1995.
- ¹¹⁸. Kouymjian ,Dickran ,Ethnic Armenian Origins & the Policy of Emperor Heraclius ,revue des etudes Armeniennes vol. XVI ,635-642 ,1983.
- ¹¹⁹. Treadgold ,A History of Byzantine State and Society ,University of Stanford Press ,Stanford ,287 ,1997.

^{۱۲۰}. عتبی، محمدبن عبدالجبار، تاریخ یمینی، ترجمه از عربی ابوشرف ناصح بن ظفر گلپایگانی

(جرفادقانی)، تحقیق و تلخیص، احمد نوغانی مقدم، نشر تابران، ۱۳۸۰، ص ۱۳.

^{۱۲۱}. جامی، عبدالرحمان، دیوان جامی، مصحح هاشم رضی، تهران، انتشارات پیروز، ۱۳۴۱، ص ۲۴۱.

